

قانون و شخصیت

« ۴ »

واپس گرانی و تثبیت

یکی دیگر از مظاهر اصل صرغه جوئی یا سکون در انسان پدیده «واپس گرانی» است. همراه با رشد و تکامل، کودک بتدریج استقلال بیشتر می یابد و مجبور میشود که شرایط بسیار متغیر محیط را بدرک و بردباری مقابله کند. ولی رشد و تکامل و کسب استقلال بیشتر همیشه دلخواه کودک نبوده طبیعتاً حاضر نیست عشق و محبت و توجه پدر و مادر را از دست داده بر روی دویای خویش بایستد و بادنیای سرسخت و دشوار خارج مواجه شود. ملاحظه کرده اید که اطفال در موقع از شیر گرفته شدن تامدتی حالت ناراحت و خصمانه دارند و دنبال بهانه میگردند تا مسبب «آزادی» و «استقلال» بیشتر خود یعنی پدر و مادر را ناراحت کنند. همینطور وقتی کودک راه رفتن را فرامیگیرد تامدتی مقاومت کرده گام برداشتن را یاد نمیگیرد و اصرار دارد که پدر و مادر او را «بغل» کنند. این حالت بازگشت به مراحل گذشته در روانشناسی «واپس گرانی» نام دارد. وقتی فرد با شرایط و مشکلاتی برمیخورد که باسانی قادر به حل آنها نیست پدیده «واپس گرانی» بروز میکند و شخص موقتاً به گذشته آسوده و آرامتری باز میگردد که در آن توازن عاطفی موجود و مشکل و ناراحتی مفقود بوده است.

«یونگ» روانشناس معروف معتقد است که «وجدان ناآگاه» شخص از لایه هائی که بر روی یکدیگر قرار گرفته اند تشکیل یافته است و «واپس گرانی» غوص نزولی در لایه های پائینتر «وجدان ناآگاه» برای کشف و استفاده از منابع قدرت و انرژی هائی است که در گذشته شخص را در حل مشکلات عاطفیش یاری کرده اند. واپس گرانی به یک مرحله گذشته باعث میشود که قوای حیاتی و خلاقه فرد که در وجدان ناآگاهش خمود ورا کد باقی مانده اند بحرکت درآمده بطرف وجدان آگاه نقل مکان کنند و فرد را در رفع ناراحتی ها و مشکلاتش کمک نمایند. ظاهراً هر چه ناراحتی و مشکل شدیدتر باشد بهمان نسبت شخص به گذشته دورتری رجعت یا نزول میکند. بعبارت ساده تر هر یک از دوره های زندگی کودک که متضمن آسایش و هماهنگی حالات و خواسته های کودک با محیط بوده ممکن است پناهگاهی برای فرد باشد تا هر وقت در مقابله با مشکلات زندگی عجز و ناتوانی حس کرد بدانها واپس گراید. حالت اتکاء به یک نقطه و مرحله معین از زمان کودکی را «تثبیت» مینامند و معمولاً شخص بالغ بهنگام سختی و دشواری بدان مرحله واپس میگراید. برای اینکه مسئله روشنتر شود حالت کودکی را در نظر آوریم که خانواده اش زیاده از حد

از او محافظت و مراقبت کرده با اصطلاح خودمان لوس و نتر بارش آورده باشند. چنین کودک‌کی البته تازمانی که در خانه است هیچگونه ناراحتی و اشکال نخواهد داشت. حال همین کودک را در روزهای اولی که به مدرسه میرود در نظر آوریم. محیط جدید مدرسه با محیط خانه بسیار فرق دارد. در اینجا کودک در میان عده زیادی از همسالانش که همه از حیث مزیت و حق با او متساوی هستند قرار میگیرد. دیگر مادری در کار نیست که مدام توجهش کرده هر خواسته‌اش را برآورد. در این موقعیت جدید کودک خود را با دنیائی سخت و بی تفاوت مواجه می‌بیند و عکس العمل طبیعی او آشفتگی و عدم اطمینان و بالاخره خشم و دشمنی نسبت به محیط مدرسه است. غالباً در چنین مواردی کودک به زمانهای گذشته که در آن از هر حیث به مادر خود اتکاء داشته و سپس میگرداید و آثار و حالات آن زمان در او پدید میآید. بدین ترتیب ممکن است که شبها جای خود را خیس کند یا مثل شیرخوارگان شصت خود را بمکد و در بعضی موارد حتی اختلالی در حرف زدن او نیز حاصل و لکنت زبان پیدا شود. بطوری که ملاحظه میشود عکس العمل طبیعی کودک در مقابل سختی‌های عالم خارج و سپس گرائیدن به یک مرحله قبلی است که در آن از عشق و محبت و امنیت کامل برخوردار بوده است.

«واپس گرائی» هم، مثل تشکیل عادات، اگر بطور متناسب صورت گیرد طبیعی و اصولاً لازمه حیات انسان است. بطوریکه بدون این پدیده حیات کاملاً غیر ممکن میشود. زنده گانی روزمره از حوادثی پُر است که به اعصاب فرد فشار می‌آورند. برای اینکه دستگاه اعصاب بتواند به کار خود ادامه دهد و در مقابل فشار مشکلات خارجی از کار نیفتد، پدیده «واپس گرائی» ظاهر و با ایجاد یک محیط آرام برای اعصاب و استفاده از نیروهای خلاقه شخص او را از ناهودی نجات داده دو باره برای کار و زندگی آماده‌اش میسازد. «واپس گرائی» در زنده گانی روزانه، بصورت خواب و اقسام ورزشها و بازیها و همینطور در فوکلور ملل دیده میشود.

۱ - واپس گرائی در زندگی روزانه

پدیده «واپس گرائی» هر روز بارها بصور مختلف در ما ظاهر میشود. از نظر روانشناسان کشیدن سیگار، جویدن سقز یا شکستن تخمه و آجیل از جمله مظاهر واپس گرائی هستند. غرض از بازیها و تفریحات مختلفه نیز فراموش کردن مشکلات فعلی و بازگشت به دوره‌هایی است که کودک با خیالی آسوده و فارغ از دغدغه به بازی و حرکت مشغول بود تا حدی که حتی زنده گانی و رشد نیز برای او بازی محسوب میشود. همینطور استعمال الکل و مواد مخدره از نمونه‌های روشن پدیده واپس گرائی هستند و میتوان آنها بصورت بازی در «الکلیسم» مشاهده کرد. تحقیقات روانکاوی نشان داده است که «الکلیسم» وسیله و بهانه‌ای برای ایجاد حس بی‌قیدی و دوری از مسئولیت و «کیفی» است که کودک در درآغوش و پناه اولیاء خود حس میکرده است. آدم «الکلیست» دنیا و مسئولیت «مردی» و «مردانگی» را فراموش میکند و به حالت بچگی باز میگردد؛ مثل کودک که هنوز تابع

مقررات و اصول اخلاقی نشدند ، هر کار که دلش بخواهد انجام میدهند ، عربده میکشد مزاحم مردم میشود و میخندد و گریه میکند ! بطور حاشیه ذکر این امر لازم است که آنان که در صدد معالجه معتادین به الکل و مواد مخدره هستند باید توجه کامل به علل و احتیاجات روانی این افراد داشته باشند. چه همانطور که ذکر شد بیشتر معتادین از این خود را آلوده میکنند که بتوانند مثل کودکان از حقیقت زندگانی (که برای بسیاری از افراد بسیار تلخ و ناگوار است) بگریزند و برای خویش دنیائی خیالی که از درد و مسئولیت و حقیقت خارجی عاری و بی نیاز باشد بسازند.

علت اینکه بیشتر معتادین به الکل و مواد مخدره پس از ترک اعتیاد دوباره پس از چندی دست با استعمال این مواد میزنند نیز همین است که در پایه و احتیاج روانی آنها به « واپس گرایی » تغییری حاصل نشده است. معالجه این اعتیادات باید مثل معالجه بیماران روانی و مجرمین که بعداً راجع بآنها بحث خواهد شد ، متمرکز در حل ناراحتیهای روانی فرد و راه باز کردن برای رشد و رسیدن به مرحله بلوغ روانی او و ایجاد شرایط اقتصادی و اجتماعی لازم برای تأمین کار و زندگانی سالم و سازنده باشد.

ورق بازی و قمار نیز از مظاهر پدیدۀ واپس گرایی هستند. قماربازها پس از اندک مدتی که غرق در بازی میشوند بکلی خود را فراموش میکنند و رفتارشان کاملاً شبیه به رفتار زمان کودکی میشود. ساعتها وقت خود را تلف و اصطلاحات و اوراد بی معنایی را تکرار میکنند ، گاهی اوقات دروغ میگویند ، عصبانی میشوند و بهم پرخاش میکنند تا پولی ببرند و بیازند و همه شان هم اعتراف میکنند که غرضشان از بازی کردن خود بازی است نه پول و نفع مادی. ورزشهای مختلفه نیز از مظاهر پدیدۀ واپس گراییند که در آن بازیکنان در حقیقت از دشواریهای جدی عالم خارج میگریزند و خود را به رقابت در زمینه ای که مثل بازیهای دوران کودکی بی دردسر و عاری از خطر است سرگرم میکنند. سینما و تئاتر نیز وسیله خوبی هستند که انسان حقایق زندگانی روزمره را موقتاً فراموش کند و با «یکی دانستن» خود ، بطور ناخود آگاه ، با قهرمانان داستان (یعنی رجعت به دوران کودکی که در آن قوه تخیل و رؤیا مرز و حد امور واقعی را نمیشناسد) از موفقیت آنها احساس غرور و اعتماد بنفس کند و از ناگواریهای حادثه حیاتشان متأثر نشود و بدین ترتیب برای ناراحتیهای زندگی خود دلسواری نماید.

البته ذکر این نکته که بیشتر تفریحات، ورزشها و اعمال روزانه ما جنبه واپس گرایی و رجعت به زمان کودکی را دارند دلیل بر این نیست که فوائد بیشمار اجتماعی نداشته باشند و همانطور که ذکر شد اینگونه فعالیت هائی که بطور موقت بار مسئولیت و ناراحتی را ازدوش افراد بر میدارند تأثیر کلی در قدرت بقاء اجتماعات دارند و «ژولیوس سزار»

که برای مردم «نان و سیرک» (۱) را لازم و ضروری میدانست بسیار خوب متوجه شده بود. خواب - طبیعی ترین و عمومی ترین مظهر «واپس گرایی» خواب است. در خواب «وجدان آگاه» از کار میافتد و فرد به سکون و آرامش زمان کودکی یا بهتر یگوئیم به سکوت و آرامشی که در رحم مادر خود داشته باز میگردد. در جریان خون و تنفس نیز تغییراتی حاصل میشود و عمل این دستگاهها از لحاظ فیزیکی شبیه به کارشان در دوران کودکی میگردد.

واپس گرایی به صورت خواب دیدن

در عمل خواب دیدن نیز پدیده واپس گرایی ظاهر میشود. راجع باینکه انسان چرا خواب می بیند از ابتدای تاریخ بشر فرضیات و تفسیراتی وجود داشته که سعی میکرده اند دنیای عجیب خواب را توضیح کنند. در سال ۱۹۰۱ میلادی «فروید» تحقیقات خود را در مورد خواب منتشر کرد (۲) و انقلابی در طرز فکر و اندیشه روانشناسان پدید آورد. این اثر مقدمه پیدایش «پسیکانالیز» نیز شد و هنوز منبع اصلی علم راجع به اسرار خواب میباشد. سایر تفسیراتی نیز که پس از انتشار تحقیقات فروید در مورد خواب بعمل آمده بر پایه همان کشفیات قرار دارند. اساس فرضیه فروید در این مورد اینست که خواب دیدن محافظ خوابیدن است یعنی انسان با خواب دیدن سعی میکند آثار تحریکات خارجی مثل گرسنگی، تشنگی، هیجانات جنسی، میل های سرکوفته، ناراحتی، ترس یا احساس گناه را که موجب برهم خوردن خواب طبیعی میشوند خنثی کند. و این عمل با استفاده از پدیده «واپس گرایی» انجام میشود، یعنی انسان با اوهام و خیالات آثار این تحریکات خارجی را خنثی میکند. آدم گرسنه خواب می بیند که سر میز بزرگ غذایی نشسته به تناول مشغول است؛ جای ناراحتی های فعلی را ناراحتی های تلبی که نتیجه حل شده اند میگیرد و کسی که وجدانی ناراحت و «گناهکار» دارد خوابهای وحشتناک می بیند و عذاب میکشد. در خوابهای کودکان میتوان جنبه ارضائی امیال را باسانی مشاهده کرد. چه

این خوابها معمولا ساده و عاری از پیچیدگی خواب بزرگسالان هستند. در مورد بالغین بیشتر خواسته های ایشان در عالم واقعی برآورده نمیشود، چه یک قسمت شخصیت یعنی «وجدان» شخص ارضاء چنین امیال و آرزوهائی را منع میکند. از اینرو ارضاء این امیال و غرائز در خواب بعمل میآید. ولی از آنجا که وجدان شخص بالغ بسیار سختگیر است و ارضاء بعضی امیال را حتی در خواب هم اجازه نمیکند این امیال معمولا بصورت غیر مستقیم و با تغییر شکل دادن ارضاء میشوند.

یکی دیگر از مظاهر پدیده «واپس گرایی» در خواب اینست که در خواب جریان و طرز عمل فکر به مرحله ابتدائی و کودکی بر میگردد؛ قواعد منطقی که متعلق به زمان رشد و بلوغ است از میان میرود، مفهوم زمان و تمایزاتی که مخصوص عالم بیداری است

۱ - Panem et circenses

۲ - S. Freud, The Interpretation of Dreams

بهم میخورد و جای آنرا « کلی فکر کردن » و تعمیاتی که از خصایص طرز فکر کودکانه است ، میگیرد .

۲ - واپس گرایی در فولکلور ملل

از آنجا که « واپس گرایی » پدیده‌ای است طبیعی بشر ، مظاهر آن در فرهنگ و معرف آن یعنی فولکلور ملل نیز دیده میشود . ملت‌ها نیز بطور کلی دورانهای پرشکوه در تاریخ گذشته حیات خود دارند که بوقت سختی و ناراحتی بآن دورانها رجعت میکنند تا روحیه‌شان تقویت یابد و دوباره با کوشش و تصمیمی نوبذخ مشکلات فعلیشان پردازند . این موضوع در ادبیات ملل نیز دیده میشود و هرملتی داستانهای دارد که معرف واپس گرایی و رجعت بدوره‌های راحت زمان کودک می باشد . مسلماً توجه کرده‌اید که بیشتر افسانه‌ها و داستانها از روزگارهای طلایی گذشته و ماجراهای شیرینی که اتفاق می افتد سخن میگویند . یکی از این داستانها افسانه بیرون رانده شدن آدم و حوا از بهشت است که در قرآن کریم ذکر شده است . ذکر این داستان در کتاب مقدس یکی از شواهد بزرگی و عظمت آن میباشد . چه این داستان بنحویت تاریخی حیات بشر را توضیح میکند و حاوی اساسی‌ترین و بزرگترین مفاهیم روانی است که بصورت کنایه و «سبیل» بیان شده است . « سبیل » بهشت که در آن آدم و حوا فارغ از هرگونه ناراحتی و دردسر زندگی میکردند اشاره به دوران کودکی و زمانی دارد که کودک از عشق و توجه کامل مادر برخوردار است و از هر حیث محافظت و مواظبت میشود . ماجرای سیب و مار نیز اشاره به غریزه و بلوغ جنسی دارد که منجر به بیرون راندن شدن از بهشت یعنی آغوش پر محبت و شیرین مادر میگردد .

داستانهای شیرین دوران گذشته در ادبیات کلیه ملل وجود دارند و همه راهی برای واپس گرائیدن به گذشته هستند . « واپس گرائیدن » به گذشته در زمانهای سختی و تغییر و تحول - مثل زمان خود ما - بیشتر دیده میشود . بطوریکه هنوز هم مرتب میشنویم که پیران ما با تأثر و تأسف بسیار از زمانهایی صحبت میکنند که در آن تخم مرغ و روغن و گوشت مثلاً چند عباسی بوده بدون اینکه توجه به تغییر میزان درآمد مردم و ازدیاد تعداد کالاهای مورد احتیاج و سایر عوامل اقتصادی داشته باشند .

سوار و مظاهر پدیده واپس گرایی را در زندگانی «عادی» و روزمره مطالعه کردیم و دیدیم که ظهور این پدیده بطور موقت طبیعی و برای حفظ توازن و تمامیت شخصیت فرد لازم است . ولی واپس گرائیدن بعضی اوقات حالت غیر طبیعی بخود گرفته بصورت بیماریهای روانی ظاهر میشود . باین ترتیب که حالات فرد به یکی از مراحل تثبیت زمان کودک رجعت کرده وضع و جنبه دائمی و غیر متناسب بخود میگیرد . آثار و عوارض بیماریهای روانی (نورائیس) وقتی ظاهر میشود که شخص نتواند امیال و خواسته‌های اساسی خود را بطور طبیعی ارضاء کند . البته عکس العمل افراد در مقابل مشکلات خارجی یکسان نیست . فرد سالم و کسی که توازن عاطفی داشته باشد سعی خواهد کرد که خواسته‌ها و

اسیال خود را در موقع لزوم تعدیل کند و با شرایط خارجی مطابقت دهد. بعلاوه کوشش خواهد کرد که شرایط غیر متناسب عالم خارج را تغییر دهد تا شرایط بهتری در اجتماع فراهم آید. ولی کسی که به «نوراسیس» دچار باشد بجای اینکه با سعی و کوشش تازه شرایط داخلی خود را با شرایط خارجی تطبیق دهد و در صدد اصلاح وضع اجتماعی باشد از واقعیات زندگی میگریزد و دنیائی از خواب و خیال برای خود میسازد تا آلام بخش ناراحتی ورنجهایش باشد. بجای اینکه با کار و موفقیت صلاحیت و توانائی خود را به اثبات رساند برای جلب توجه و تحسین سایرین به کارهای بچگانه متوسل میشود، خود نمائی میکند و خود را بزرگ و دیگران را پست و خوار می شمارد. بجای اینکه با عشق و ورزیدن و دوست داشتن جلب عشق و احترام سایرین را کند، می خواهد که دیگران او را مثل یک کودک که به محبت پدر و مادر تکیه دارد و در هر صورت عزیز است، بخاطر ناراحتی و مشکلات روانیش و بدون اینکه از خود شایستگی نشان داده باشد، دوست بدارند و باین منظور حس رحم و شفقت آنها را برمیانگیزد. اما از این جهت که او دیگر کودک نیست و اجتماع او را باین عنوان نمی شناسد سعی و کوشش بی نتیجه میماند و باین ترتیب اجباراً دنیائی از خواب و خیال برای خود میسازد تا بتواند موافق نارسائیهای شخصیت خود زندگی کند. آثار و عوارض «نوراسیس» در حقیقت جایگزین ارضاء طبیعی تمایلات و غرائز بیمار میشوند. وقتی خواب و خیال بطور دائمی جانشین ارضاء طبیعی غرائز فرد شود، حالت واپس گرایی بطور کاملاً مشخص مشهود و بصورت بیماری درآمده است. ولی ضمناً باید توجه داشت که در مورد این بیماریها علت ناراحتی خود واپس گرایی نیست بلکه مخالفتی است که وجدان شخص یعنی «Sugar-Ego» با این پدیده نشان میدهد. یعنی «وجدان» که نماینده اجتماع است رجعت به حالات کودکی را ناپسندیده می شمارد و از اینروست که در بیماریهای روانی واپس گرایی که بصورت پدیده ای دائمی درآمده در شخص تولید احساس گناه و رنج میکند. پس اساس علت ناراحتی در اینگونه بیماریهای روانی اینست که شخص در یک نقطه از حالات کودکی تثبیت یافته به بلوغ عاطفی نمیرسد؛ از دنیای خارج میهراسد و خود را از آن کنار میکشد و برای اینکه بتواند این طریقه کسب لذت را که ظاهراً آسان بنظر میآید و احتیاجی به کار و کوشش ندارد حفظ کند، از درک عالم خارج و افراد نیز عاجز مانده و رفتار مردم را دشمنانه و ناراحت کننده تلقی میکند و خود هم بطور ناخود آگاه و سائلی فراهم میآورد که در افراد چنین انعکاسی را تولید نماید و بتواند با بهانه موجهی به بیماری خود و زندگانی در زمان گذشته که روزگار کودکی باشد ادامه دهد. از طرف دیگر ناتوانی در درک و تماس با عالم خارج هم خود وسیله ای برای ادامه بیماری است باین ترتیب که در حقیقت «دوری» تولید میشود که شکستن آن بسیار مشکل و از عهده فرد خارج میباشد فقط با روانکاوی و درک تدریجی علل بیماری و کمک بیمار در رسیدن به مرحله بلوغ امکان پذیر است. فرق «نوراسیس» با بیماریهای شدیدتر مثل جنون کامل از لحاظ پدیده واپس گرایی اینست که در «نوراسیس» اختلافی درونی وجود دارد که شخص

را ناراحت میکند ، ولی درجنون یا (Psychosis) این اختلاف حل شده و مشخص ، بدون اینکه احساس شرم یا گناهی کند ، بمراحل اولیه کودکی باز میگردد .

مثل عادات ، پدیده واپس گرایی و «نوراسیس» نیز ممکن است جنبه کلی و اجتماعی بخود بگیرد ، یعنی فرهنگی - بطور کلی - باین عوارض دچار شود . در این صورت آن فرهنگ و ملت ، بجای اینکه شرایط فعلی زندگی را سنجیده و درصدد رفع مشکلات و پیشروی بسوی مراحل عالیتری باشند ، بمراحلی از گذشته تاریخشان که پرشکوه تر و امیدبخش تر است رجعت و با خاطره روزهای خوش گذشته زندگی میکنند . متأسفانه در اجتماع ما مظاهر این پدیده را میتوان بصور مختلف مشاهده نمود و یکی از این مظاهر روحیه و حالت کهنه پرستی است که در کلیه شئون زندگی ما رسوخ کرده دست و پایمان را بسته است . ما همه عادت داریم که برای حل مسائل فعلی خود از صاحب نظران ده ها و صدها سال پیش پیروی کنیم و میخواهیم مشکلات زنده و پیچیده زندگی خود را با فرمولی که از آنان بعاریه میگیریم حل کنیم . در حالیکه واقعاً منطقی نیست که ما برای حل مشکلات امروزه خود بدون فکر و اندیشه از سخنان و عقاید گذشتگان پیروی نمائیم . این امر یعنی **پیروی کورکورانه از عقاید گذشتگان ، مانع پرورش فکر و باعث تنبلی و رکود فکری میشود و چون افراد عادت پیدا میکنند که نسبت به مسائل باهمان فرمولهای قدیمی باندیشند ، هرگاه مسئله تازه ای پیش آید ، خود را در حل آن عاجز و ناتوان می یابند .**

یکی دیگر از مظاهر این پدیده اجتماعی ، بدبینی زیادی است که در میان ما مردم شهرنشین ایرانی رسوخ کرده بطوری که هیچ مسئله ای را درست و صحیح نمیدانیم و هیچ عمل یا احساسی را از ریا و دورویی عاری نمی پنداریم . بهمه بد میگوئیم و همیشه گناه را بگردن دیگران می نهیم . با شعر و آه و ناله و با حسرت کامل از گذشته یاد می کنیم و ترقیات و تغییراتی را که در زمان خود ما اتفاق افتاده نادیده ، یا ناگاریم . این بدترین روحیه ایست که ممکنست دامگیر ملتی شود و با وجود آن امید بهبودی کار و ترقی واقعی نمیتوان داشت . البته غرض من این نیست که بگویم شرایط اجتماعی ما بقدری خوبست که نباید از آن گله داشت . بعکس ، ما از لحاظ اقتصادی و اجتماعی و مخصوصاً از نظر اخلاقی بسیار عقب مانده هستیم . ولی ما خورد علت بدبختی خویشتم و بجای اینکه آستین بالا بزنیم و ناراحتی های اجتماعی خود را مرتفع کنیم ، مثل کود کان در گوشه ها می نشینیم و از دست روزگار و این و آن می نالیم . ملت آلمان دوبار خانه اش بکلی با خاک یکسان شد ولی هر بار بر پای ایستاد و با کوشش و کار شبانه روزی خود دوباره دنیائی پرابید و متمدنی ساخت . اما ما فقط بتکرار مکررات و انتقاد و بدگویی دلخوشیم و این همانطور که گفته شد یک «نوراسیس» اجتماعی است که بعلت ناتوانی در قبول مسئولیت و مقابله با شرایط سخت زندگانی امروز ما حاصل شده است . ما سالهاست نشسته ایم و حرف میزنیم برای اینکه عمل نمیکنیم ، و عمل نمی کنیم چون با حرف زدن موقتاً درد دل و آلام خود را تسکین میدهیم .

اگر ما ملتی سالم و طبیعی بودیم پس از شناخت دردها و بیماریهای خود با همکاری و تعاون اجتماعی در صدد رفع آنها برمیآمدیم و از همه مهمتر خود را مسئول نا. احتی و تیره روزی خویش میدانستیم .

این حالت واپس گرایی اجتماعی ، این حالت سکون و بدبینی و زندگانی در گذشته البته بدون علت نیست . همانطور که در زندگی فرد عذابها و ناراحتیهای شدید او را به مراحل راحتتر زندگانی اولیه اش هدایت میکنند ، در زندگانی اجتماعات نیز حوادث و مصایب تاریخی همین تأثیر را دارند . ملت ما بارها در معرض حمله بیرحمانه و سهمگین بیگانگان قرار گرفته و حس بزرگی و نیکی و نجابتش مورد بی حرمتی اینان واقع شده است . اعراب از طرفی تمدنش را در معرض مخاطره قرار دادند و مغولها هم با جنایات خود روح حساس و پاکش را بدترین وجهی رنجه کردند . شهرها را قتل عام کردند و هتک حرمت و ناموس مردمی را نمودند که حتی بادشمن خویش اصول مروت و مردانگی را رعایت میکردند . اینان آمدند و سوختند و بردند و زندگانی را بشب تاری تبدیل کردند که نور امید در آن دیده نمیشد . در این شرایط ایرانی که در سختیها و مصیبتهای پیش درس خود را آموخته بود هیچ چاره ای جز بازگشت بگذشته ، خوار شمردن جهان مادی و ستودن جنبه های تخیلی و منطقی حیات بشر نداشت . ایرانی برای اینکه بتواند به حیات خود ادامه دهد نظرش را از دنیای تیره و تاریک و به گذشته و اعصار پر عظمت و جلال ایران معطوف کرد و این تنها وسیله ای بود که بتوان آنهمه قتل و غارتها ، بیحرمتیها و هستیها را تحمل کرد . برای اینکه چگونه حمله مغولان و تأثیری که در روحیه ایرانی داشته معین شود قطعه هایی را از تاریخ ایران تألیف « سریرسی سایکس » که توسط آقای فخرداعی گیلانی ترجمه شده ، نقل میکنیم . در توصیف کلی این فاجعه تاریخی « سایکس » مینویسد :

« این قوم خونخوار با طرزی وحشیانه و با کمال خونسردی زن ، مرد ، بچه و پیر و برنا همه را از دم شمشیر میگذرانیدند . آنها شهرها را آتش میزدند . خرمنها را میسوختند و شهرهای آباد را به بیابانهای بی آب و علف مبدل میساختند . » (۱)

در چگونگی فتح شهر بخارا بدست چنگیزخان مینویسد :

« آنگاه شهر بباد چپاول و غارت رفت و بعد طعمه حریق شده و تلی از خاکستر گردید . توده مردم بیچاره و بدبختی که بودند بین فاتحین وحشی تقسیم شدند که معمولشان این بود آنها را که بدرد کار میخورند برای پناه دستجات هنگام حمله و یورش ، برای نقب زدن ، برای نصب کردن آلات محاصره و در موقع ضرورت برای پر کردن خندق یک شهر را از چوب و الوار و غیره بکار میآوردند که در صورت کسر داشتن با بدنهای خود ایشان آن کسری را تکمیل میکردند یعنی خود آنها را توی خندق میریختند . اما زنان حاجت به بیان نیست که آنها شکار فاتح و اسیر کنندگان وحشی و دیوسیرت بودند . » (۲)

۱ - تاریخ ایران ، صفحه ۹۷ .

۲ - همان کتاب ، صفحه ۱۶۰ .

سایر شهرهای آباد و پرجمعیت ایران مثل ری ، اورگنج ، نرند ، بلخ ، نسا و سبزوار هم از این بلیه مصون نماندند و مردم کلیه شان قتل عام شد. (۱) در باره خرابی و کشتار «سرو» یاقوت جغرافی دان مینویسد :

«کفار مغول و آن اهریمنان دیوسیرت به خانه های شهر ریختند و تمامی مردم را پایمال ، تصور و عمارات شهر را چون خطوطی که از صفحه تاریخ محو شود محو و نابود ساختند و آنها را به لانه های جغد و کلاغ مبدل نمودند بطوریکه جز ناله بوم و طنین باد صدائی از آن ویرانه ها شنیده نمیشد.» (۲) فتح نیشابور هم داستانی مشابه داشت:

« (مغولها) شهر را بقهر و غلبه گرفتند و تمامی جانداران حتی سگ و گربه را بقصد گذراندن قربانی بروج جفاتا قتل عام کردند و اینکه از این فتح نمایان خودشان یک یادگار مخوف و دهشتناکی باقی گذارده باشند مناره هایی از کله ها بنا کردند کلیه ابنیه و عمارات را کوبیده و با خاک یکسان نمودند و سراسر آنرا جو کاشتند. » (۳) تعداد کشتگان این حوادث بقدری بوده که صاحب تاریخ جهانگشا مینویسد «یک هزارمین نفوس هم جان در نبردند». و باز در همان کتاب مینویسد که «هنوز تا رستخیز اگر توالد و تناسل باشد غلبه مردم بمشر آنچه پیش از حمله مغول بود نخواهد رسید.» (۴) بطور خلاصه ایران طعمه و قربانی جنایات کسی شده بود که اعتقاد داشت: «بالاترین لذت و خوشیها همانا فتح و غلبه کردن به دشمنان ، تعقیب و دنبال کردن آنها ، گرفتن دارائی و هستی آنها ، دیدن چشمان پر از اشک عائله و خانواده و بالاخره تملک و تصرف زنان و دختران آنهاست.» (۵)

داستان این بلیات و جنایات تاریخی نشان میدهد که چگونه ایرانی در این دوران مجبور بوده برای حفظ حیات خود بگذشته باز گردد و با خیال جلال و شکوه گذشته زندگی کند. یکی از دلایل بزرگی و عظمت ایران این است که توانسته با قوه عالی تخیل خویش و روشنی دنیای ضمیرش دنیای سیاه و تاریک خارج را نوری بخشد و با جلای درون سختی و ناروائی برون را تحمل کند. ایرانی توانسته در این مصائب تاریخی ذهن خود را کاملاً از عالم خارج مجرد سازد و خرمن دل را با محصولات عالی تفکر و تخیل خویش و با اشک و خون آبیاری کند. بدین ترتیب از عالم خارج جدا شده به شعر و فلسفه پرداخته و بی جهت نیست که می بینیم دوره مغول یکی از پرحاصلخیزترین دوره های علم و ادب ایران بوده است. چه بقای ایران به خلاقیت فکر و تخیل راد مردان آن احتیاج و بستگی داشته است. ولی علت وجودی این اشکها و خون دلها سالهاست که سپری شده و دنیای خارجی از وجود دشمنان آبرو و مردانگی تهی گردیده است. در حالیکه متأسفانه هستی تلخ این خونرها و اشکها جلوی چشم ما را گرفته ، هم ما را از کار و کوشش برای بهبودی دادن وضع اقتصادی و اجتماعیمان باز داشته ، و هم ،

۱ - صفحات ۱۰۷ ، ۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۱۱۰ و ۱۱۱
 ۲ - صفحه ۱۱۰
 ۳ - - صفحه ۱۱۱
 ۴ - صفحه ۱۱۶
 ۵ - صفحه ۱۱۸

همانگونه که طبیعی است، چون نخواستیم این مستی ناسلامت را از خود دور سازیم خود ندانسته کوشیده ایم که عالم خارجمان را بدوزشت و غیر قابل تحمل نگاهداریم تا بهانه‌ای برای زبونی، خواری و بیخبری خود داشته باشیم.

یکی از علل وجود اختلالات در جوامع همین عقب ماندگی فرهنگی و روانی است. شرایط اقتصادی و اجتماعی خیلی زودتر از روحیات و خصوصیات اخلاقی و اجتماعی مردم تغییر میکند و در هر دوره تغییر و تبدیل شدید - مثل دوره خود ما - افراد معمولاً خصوصیات و آمادگی لازم را برای استفاده از شرایط جدید زندگی ندارند. علت اساسی وجود جرائم و «نوراسیس» نیز همانطور که دوباره اشاره خواهد شد - همین عقب ماندگی اجتماعی است.

برای توجه باین مطالب که چگونه حالات و خصوصیات افراد از توسعه و تغییر اقتصادی و سازمانی عقب میماند مثال دولت آمریکا که روانشناسان اجتماعی بسیار در مورد آن مطالعه کرده‌اند مفید است که در آنجا با اینکه شرایط اجتماعی و اقتصادی فعلی کاملاً اجازه میدهد که کلیه افراد مثلاً فقط روزی سه ساعت کار کنند و بقیه وقت خود را در فعالیت‌های اجتماعی و هنری و تفریح و ورزش مصروف دارند بعلاوه خصوصیات روانی که میراث سازندگان آن کشور و مردانی است که مجبور بودند برای مقابله با طبیعت و تفوق بر دشواریهای آن شب و روز و بدون وقفه فعالیت داشته باشند، هنوز بهمان شدت و زیادی سابق کار میکنند و این احتیاج به کار و فعالیت تقریباً بصورت بیماری مزمنی که جنبه کلی و اجتماعی بخود گرفته، درآمده است. آنچه را که ما باید بیاموزیم اینست که شرایط زندگانی ما تغییر یافته و زمانی رسیده که از خواب ناخوش و قدیمی خود برخیزیم و دنیای واقعی خود را سر و صورتی دهیم. باید دوستی و زیبایی را که تا کنون فقط در مخیله مان پرورش داده ایم در دنیایمان بوجود آوریم و بجای اینکه از راستی و درستی و مردانگی فقط دم بزنیم و در عمل فاقد آنها باشیم، بکوشیم تا عمل و زندگانی واقعی ما دوستی و درستی و زیبایی باشد.

شعرو تصوف و زیبایی باید جزء و حالتی از خود زندگی بوده، وهم و خیال بیماری برای سرپوشی زشتیها و ناآواریهای درون و برون و وسیله‌ای برای فرار از درد و قبول مسئولیت فردی و اجتماعی نباشد.